

# تحلیلی از خطبه‌های نهج البلاغه از نظر علوم عربی

دکتر اباذر عباچی

خطبه (۸)

بیده : جار و مجرور متعلق به (بایع) و «ه» محلاً مجرور مضاف الیه، جمله (انه قد بایع...) محلاً منصوب جانشین دو مفعول یزعم شده است.

\* ولم یبایع بقلبه (و قلباً بیعت نکرده)

ولم یبایع : «واو» حرف عطف «لم» ادات جزم و قلب و نفی «یبایع» فعل مضارع مجزوم و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار (هو)

بقلبه : جار و مجرور متعلق به (یبایع) «ه» محلاً مجرور مضاف الیه و جمله (ولم یبایع بقلبه) محلاً مرفوع معطوف بر جمله (قد بایع) است.

\* فقد اقر بالبیعة (محققاً به بیعت اعتراف کرده)

فقد : فاء استثنافیه است «قد» حرف تحقیق

اقر : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار (هو)

بالبیعة : جار و مجرور متعلق است به (اقر)

\* وادعی الولیجة (و خلاف آنچه از او در ظاهر سر زده ادعا کرده)

و : حرف عطف است

ادعی : فعل ماضی مبنی بر فتح مقدر و فاعل آن جایز الاستتار (هو)

الولیجة : مفعول به منصوب و جمله (ادعی الولیجة) محلی از اعراب

ندارد زیرا که بر جمله ابتدایه عطف گردیده

\* فلیات علیها بامر یعرف. (پس باید بر این ادعا دلیل پذیرفتنی بیاورد)

فلیات : فاء استثنافیه است «لام» لام امر «یات» فعل مضارع مجزوم

به حذف حرف عله و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار (هو)

علیها : جار و مجرور متعلق است به (لیات)

بامر : جار و مجرور متعلق است به (لیات) و می توان آن را منصوب

تقدیراً مفعول به تلقی کرد.

یُعرف : فعل مضارع مجهول مرفوع و نایب فاعل آن هو به (امر)

علی (ع) خطبه زیر را در مورد زبیر هنگامی که بیعت را نقض کرده و در صدد جنگ با امام برآمد ایراد فرمود.

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بَقَلْبِهِ؛ فَقَدْ أَقْرَ بِالْبَيْعَةِ وَأَدْعَى الْوَلِيَّةَ فَلَیَاتِ عَلَیْهَا بِأَمْرِ يُعْرَفُ وَالْأَقْرَ قَلْبُهُ فَمَا خَرَجَ مِنْهُ

معنی لغات و ترجمه آنها

يَزْعُمُ : یظن، و اکثر مایستعمل فیما كان باطلاً = گمان می کند، این فعل بیشتر در گمان باطل به کار برده می شود، و از افعال قلوب است که به دو مفعول متعدی می شوند.

بایع فلاناً علی کذا : عاهده و عاقده علیه = با او تعهد کرده و بیعت منعقد نمود.

أقر بالبیعة : اعترف بها و ائبتها = به آن اعتراف و آن را قبول کرد

إدعی : ادعا کرد و اصل آن ادعوا

الولیجة : بطانة الرجل من غیر أهله، ما یضمُرُ فی القلب = اشخاص

قابل اعتماد انسان که خوشاوند نباشند، آنچه در قلب پنهان می شود.

ترکیب و ترجمه

\* یزعم انه قد بایع بیده (به باطل ادعا می کند که با دست بیعت کرده)

یزعم : فعل مضارع مرفوع و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار (هو) به زبیر

برمی گردد.

أنه : «ان» از حروف مشبیهه بالفعل «ه» محلاً منصوب اسم آن است.

قد : حرف تحقیق

بایع : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار (هو) به

زبیر برمی گردد و جمله (قد بایع) محلاً مرفوع خبر (ان)

برمی‌گردد و جمله (يعرف) محلاً مجرور نعت است برای (امر)  
\* والا فليدخل فيما خرج منه (وگر نه در کاری درآید که از آن بیرون  
رفته است)

واو: استثنایه است

الآ، ان + لا: «ان» حرف شرط جازم «لا» نافییه است فعل شرط  
محذوف است تقدیر آن (و ان لا یات علیها بامر یعرف)  
فليدخل: «فاء» فاء جواب شرط «لام» لام امر «یدخل» فعل مضارع  
مجزوم و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار هو و این جمله محلاً مجزوم  
جواب شرط.

فیما: فی حرف جر است و «ما» موصوله محلاً مجرور و جار و  
مجرور متعلق است به (یدخل)

خرج: فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن ضمیر جایز الاستتار (هو) و  
جمله (خرج) محلی از اعراب ندارد صله موصول

منه: جار و مجرور متعلق است به خرج

بعضی از نکات بلاغی

\* جمله (ولم یبایع بقلبه) بر جمله (قد بایع بیده) عطف شده است برای  
اینکه متکلم قصد دارد آن را در اعراب اولی شریک سازد، و مانعی از  
عطف وجود ندارد.

\* جمله (ادعی' الولیجة) بر جمله (اقر بالبیعة) عطف شده است برای  
اینکه هر دو خبریه هستند و در معنی توافق دارند

\* میان (قد بایع بیده) و (لم یبایع بقلبه) طباق سلب وجود دارد.

نکات نحوی

در جمله شرطیه می‌توان جواب شرط را حذف کرد هنگامی که قرینه‌ای  
محذوف را معین کند و گاهی جواب شرط واجب الحذف می‌شود و آن  
هنگامی است که در کلام قرینه وجود داشته باشد، و این نوع حذف بسیار  
شایع است مانند: (علی ناجح ان یطالع دروسه) یا (انا لا اذهب الیهم  
و ان دعونی). و گاهی فعل شرط در کلام حذف می‌شود بشرط اینکه در  
کلام خللی ایجاد نشود، و این نوع حذف نسبت به حذف جواب الشرط  
بسیار کم است مانند عبارت امام: (والا فليدخل فيما خرج منه) که تقدیر  
آن (فان لا یات علیہ بامر یعرف فليدخل فيما خرج منه)  
ابن مالک در این مورد می‌گوید:

والشرط یغنی عن جواب قد علم والعکس قد یأتي ان المعنی فهم

خطبه (۹)

گفته می‌شود این خطبه را در مورد اصحاب الجمل ایراد فرموده‌اند.

و قد أَرَعِدُوا وَأَبْرَقُوا، وَمَعَ هَذِينَ الْأَمْرِينَ الْفِشْلُ، وَلَسْنَا نَرَعِدُ حَتَّى

تَوْقِعَ وَلَا نَسِيلُ حَتَّى نُمِطَرَ

معنی لغات و ترجمه آنها

رَعَدَ - او آرعد السحاب: صات و ضجّ للمطار = ابر صدا کرد و

فریاد برداشت، در اینجا ارعدوا بمعنی توعّدوا، همانطوری که ملاحظه  
می‌شود مجرد این فعل و باب افعال آن به یک معنی است.

برق - اوأبرق السحاب: لمع فيه البرق = برق در آن درخشید، در اینجا

فعل مجرد این فعل نیز مانند آن در باب افعال است.

الفشل: التراخي والجبن = سستی و ناکامی بخاطر ترس و آن مصدر

ثلاثی مجرد است از فعل فِشَلَ =

اوقع أو وقع فلان بالأعداء: بالغ فی قتالهم = شدت آنها را کشت در

اینجا نیز فعل ثلاثی مجرد و باب افعال آن به یک معنی است و هر دو به

حرف جر باء متعدی شده‌اند.

سال: جری = جاری شد

مطرت و امطرت السماء: نزل مطرها = بارید. در اینجا نیز فعل ثلاثی

مجرد و باب افعال آن به یک معنی آمده‌اند.

ترکیب و ترجمه

\* وقد ارعدوا و ابرقوا (تهدیدهایشان را با سر و صدائی راه انداخته‌اند)

و قد: و او برحسب ما قبلش «قد» حرف تحقیق است.

ارعدوا: فعل ماضی مبنی بر ضمه «واو» ضمیر محلاً مرفوع فاعل

است.

وابرقوا: واو حرف عطف است و اعراب (ابرقوا) مانند اعراب (ارعدوا)

است و جمله (ابرقوا) محلی از اعراب ندارد زیرا که بر جمله ابتدائی عطف

شده است.

\* و مع هذين الامرین الفشل (در حالی که ناکامی قرین این دو امر

است)

و مع: واو حالیه است «مع» ظرف مفعول فیه متعلق است به محذوف

خبر مقدم

هذین: مضاف الیه مجرور به یاء

الامرین: بدل از هذین مجرور به یاء (یاء عطف بیان)

الفشل: مبتدا مؤخر مرفوع به ضمه و جمله «مع هذین الامرین الفشل»

محلاً منصوب حال است.

\* ولسنا نرعدُ حتى توقع (و ما تهدید نمی‌کنیم مگر در موقع در هم

کوبیدن دشمنان)

ولسنا: واو عاطفه «لسنا» از افعال ناقصه «نا» ضمیر محلاً مرفوع اسم

لیس

نرعد: فعل مضارع مرفوع و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (نحن) و

جمله (نرعد) محلاً منصوب خبر لیس و جمله (ولسنا نرعد) محلی از اعراب

ندارد معطوف بر جمله (قد ارعدوا)

حتى: حرف جر پس از آن «أن» واجب الاستتار است.

نوقع: فعل مضارع منصوب به «أن» مضمره و فاعل آن ضمیر

واجب الاستتار نحن و مصدر مؤول مجرور به حتی

ولانسيل حتى نمطر (جاری نمی‌شویم مگر اینکه بیاریم).

ولانسيل: واو حرف عطف «لا» زائده برای تاکید نفی «انسيل» فعل

مضارع مرفوع و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (نحن)، جمله (لانسيل) محلاً منصوب معطوف بر جمله (ترعد)

حتی : حرف جر

نمطر : فعل مضارع منصوب به «آن» مضمرة پس از حتی و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (نحن)

بعضی از نکات بلاغی :

\* جمله (ایرقوا) به جمله «ارعدوا» با واو عطف وصل شده است چون هر دو جمله خبریه هستند و در معنی با همدیگر تناسب دارند، و همچنین در این دو جمله، سر و صدا راه انداختن دشمنان و تهدید کردن آنها به رعد و برق تشبیه شده است و چون مشابه به ذکر گردیده و این تشبیه در فعل حاصل شده، لذا در این عبارت استعاره تصریحیه، تبعیه است و همچنین در این عبارت مراعات النظیر انجام گرفته است.

\* در عبارت (ولانسيل) فاعل نسيل به آب تشبیه شده، برای اینکه این آب است که جاری می شود نه فاعل حقیقی نسيل، پس استعاره در اینجا مکنیه است و قرینه آن فعل (نسيل)، و نسبت سيل به فاعل حقیقی، استعاره تخیلیه است.

\* در عبارت (نمطر) نیز استعاره مکنیه و تخیلیه چون فاعل آن به ابر تشبیه شده و مشابه به حذف گردید و لوازم آن یعنی (نمطر) باقی مانده است.

\* در عبارت لانسيل حتی نمطر مراعات النظیر شده است.

\* عبارت (ارعدوا و ابرقوا) می تواند یک ضرب المثل باشد برای کسانی که بسیار حرف می زنند ولی در عمل هیچ کاری انجام نمی دهند.

\* عبارت (ولسنا نرعد حتی توقع ولانسيل حتی نمطر) نیز می تواند ضرب المثل واقع گردد برای کسانی که عمل می کنند سپس در مورد آن حرف می زنند.

نکات نحوی

حتی که سر مضارع وارد می شود، دارای سه معنی است.

۱ - دارای معنی الی مانند : ﴿ حتی يرجع الینا موسی ﴾

۲ - دارای معنی کی تعلیلیه مانند : ﴿ ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم ﴾

۳ - دارای معنی آلا مانند : ﴿ و ما یعلمان من احد حتی یقولوا... ﴾

اگر به (حتی) در عبارت امام (ع) (لسنا نرعد حتی توقع ولانسيل حتی نمطر) با دقت نگاه کنیم آن را دارای معنی آلا می یابیم.

خطبه (۱۰)

امام (ع) این خطبه را نیز در مورد اصحاب الجمل ایراد فرموده اند :

أَلا وَاِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَرَجَلَهُ، وَانَّ مَعِيَ لَبصيرتِي، مَا لَبِستُ عَلَى نَفْسِي وَلَا لَبِستُ عَلَى، وَأَيُّمُ اللّهِ لَأُفْرَطُنَّ لَهُمْ حَوْضاً أَنَا مَاتِحُهُ، لَا يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَلَا يُعْوَدُونَ إِلَيْهِ.

معنی لغات و ترجمه آنها

استجلب الشيء : طلب ان يُجلبُ اليه = درخواست کرد که آن برای او فراخوانده شود.

الخيل : جماعة الافراس، الفرسان، جمع آن خيول یا اخیال گروه اسبها، سواران و این کلمه اسم جمع است که مفردی از لفظش ندارد.

الرَّجُل : الماشون علی أرجلهم، گروه پیاده این کلمه نیز اسم جمع است که مفرد از لفظش ندارد.

أيم : كَلِمَةٌ تستعمل فی القسم همزتها همزه وصل، کلمه ای است که در قسم به کار برده می شود و همزه آن همزه وصل است و گفته می شود ایم جمع یمین است و اصل آن ایمن سپس به ایم تبدیل شده بخاطر اینکه زیاد به کار برده می شود.

البصيرة : قوّة الادراك = نیروی تعقل و تدبّر اصل این کلمه بصیر بوده و وصف است ولی به آخر آن تاء النقل متصل شده و آن را به اسمیت ملحق کرده است.

لَبِستُ الامرُ : التَّبَسُّ = مشتبه شده، و لَبِستُ عليه الامرُ : خَلَطُهُ، او را نسبت به امر به شبه انداخته و در عبارت امام مفعول به حذف شده است برای اینکه این فعل متعدی است.

أفراط الحوض : ملاء = آن را پر کرد.

متح الدلو : جذب رشاءها = طناب دلو را از چاه کشید، و متح الماء : نزعه و استخراج = آب را از چاه کشید.

ترکیب و معنی

\* الا ان الشيطان قد جمع حربه (آگاه باشید، شیطان حزنش را بتحقیق جمع کرده است)

الا : استفتاحیه است محلی از اعراب ندارد.

وان : واو استثناییه است «ان» از حرف مشبّهة بالفعل

الشيطان : اسم ان منصوب

قد : حرف تحقیق است.

جمع : فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن (هو) به شیطان برمی گردد و جمله (جمع) محلاً مرفوع خبر آن.

حزبه : مفعول به منصوب وهاء، مضاف الیه محلاً مجرور.

\* واستجلب خيله ورجله. (و گروه سواره و پیاده اش را فراخوانده است.)

واستجلب : «واو» حرف عطف است «استجلب» فعل ماضی مبنی بر فتح و فاعل آن (هو) به شیطان برمی گردد و جمله (استجلب) محلاً مرفوع معطوف بر خبر (ان) است.

خيله : مفعول به منصوب «ه» مضاف الیه

و رجله : «واو» حرف عطف «رجل» معطوف بر خیل منصوب است «ه» محلاً مجرور مضاف الیه.

\* وان معی لبصيرتِي (و بتحقیق بصیرتم پیوسته با من است)

وان : واو حالیه است «ان» از حروف مشبّهة بالفعل.

معی : «مع» ظرف مفعول فیه منصوب متعلق است به (موجود) خبر

مقدم (ی) محلاً مجرور مضاف الیه.

در عبارت «الا و ان الشیطان قد جمع حزبه» کلمه «شیطان» استعاره تصریحیه است زیرا معاویه بعلت اینکه طلحه و زبیر را شورانیده به شیطان تشبیه شده است و لفظ معاویه حذف گردیده و عبارت «استجلب خيله و رجله» برای این استعاره ترشیح است.

لبصیرتی: «لام» لام تأکید (مزحلقه). «بصیرتی» اسم ان منصوب به فتحه مقدره است (ی) محلاً مجرور مضاف الیه و جمله (ان معی لبصیرتی) محلاً منصوب حالیه است.

— جمله «استجلب خيله و رجله» بر جمله ما قبلش وصل شده است بخاطر تشریک آن با ما قبلش در حکم اعرابی «ان» و همچنین بین خيله و رجله طباق موجود است بعلت وجود تضاد بین سواره و پیاده.

\* مالبست علی نفسی و لا لبس علی (نه من خود را نسبت به حق به شبه انداختم، و نه کسی مرا).

— جمله مالبست علی نفسی از جمله ما قبلش فصل شده است بخاطر اینکه این جمله عطف بیان برای جمله (و ان معی لبصیرتی) می باشد. «کمال الاقصال».

مالبست: «ما» نافییه است «لبست» فعل ماضی مبنی بر سکون «ت» ضمیر محلاً مرفوع فاعل و مفعول این فعل حذف شده است.

— در عبارت (مالبست علی نفسی) ایجاز حذف موجود است و مفعول فعل لبس بخاطر اختصار حذف شده است.

علی نفسی: جار و مجرور متعلق است به (لبست) و (یاء) محلاً مجرور مضاف الیه.

— جمله «ولألبس علی» بر جمله ما قبلش با واو وصل شده بخاطر اینکه هر دو خبریه در معنی متمم همدیگر هستند. همچنین این دو جمله صنعت تقسیم موجود است.

ولألبس: واو حرف عطف «لا» زائده برای تأکید نفی «لبس» فعل ماضی مجهول مبنی بر فتح و نائب فاعل آن هو برمی گردد به مفعول لبس که محذوف است.

— در جمله «لافرطن لهم حوضاً» کلمه «حوض» یک استعاره تصریحیه بسیار زیبا می باشد زیرا که میدان جنگ به حوضی تشبیه شده است و این تشبیه در کلام عرب بسیار شایع است و امام (ع) علیرغم شیوع این استعاره بخاطر ترشیحی که برای آن ایجاد کرده یک زیبایی به آن اضافه کرده اند برای اینکه عبارت «افرطن»، «مانح» و «لا یصدرون» ترشیح برای این استعاره به حساب می آید در ضمن همه این کلمات مراعات النظیر هستند.

(علی) جار و مجرور متعلق است به لبس و جمله ولالبس علی محلی از اعراب ندارد زیرا که معطوف بر جمله (مالبست علی نفسی) که تفسیریه و بیانیه است.

در عبارت «لا یصدرون عنه و لا یعودون الیه» طباق موجود است و همچنین جمله «لا یعودون الیه» به ما قبلش وصل شده بخاطر تناسب در معنی است.

\* وایم الله لافرطن لهم حوضاً انا مانحه (بخدا سوگند برای آنها حوضی پر خواهیم کرد، که خود آب آن را از چاه کشیدم) و او استنفاویه است.

نکات نحوی: چنانکه می دانیم نون تأکید به فعل مضارع واجد شرائط و فعل امر جزواً متصل می شود ولی در یک مورد حتماً باید به فعل مضارع متصل گردد و آن هنگامی که فعل مضارع دارای شروط زیر است.

ایم: مبتدا مرفوع و خبر آن واجب الحذف تقدیرش قسمی «الله» مضاف الیه.

۱ — مثبت باشد.

لافرطن: «لام» لام جواب قسم است، «افرطن» فعل مضارع مبنی بر فتح بعلت اتصال آن به نون تأکید و فاعل آن ضمیر واجب الاستتار (انا) و جمله جواب قسم محلی از اعراب ندارد.

۲ — بر آینده دلالت دارد.

لهم: جار و مجرور متعلق است به (افرطن)

۳ — در جواب قسم واقع گردد مانند ﴿تالله لأکیدن اصنامکم﴾

حوضاً: مفعول به منصوب انا: مبتدا محلاً مرفوع مانحه: خبر مرفوع به ضمه «ه» مضاف الیه و جمله (انا مانحه) محلاً منصوب نعت برای (حوض).

بدین دلیل هنگامی که فعل مضارع با این شروط بیاید و نون تأکید به آخرش وصل نشده باشد، باید آن فعل مضارع را منفی تلقی کرد مانند:

\* لا یصدرون عنه و لا یعودون الیه (آنکه در آن با نهاد بیرون نمی آید و آنکه در آن با نهاد هرگز بسوی آن نمی آید)

﴿تالله تفتاً تذکر یوسف﴾ یعنی (تالله لاتفتاً تذکر یوسف)

لا یصدرون: «لا» نافییه است «یصدرون» فعل مضارع مرفوع به ثبوت نون «و» محلاً مرفوع فاعل است و این جمله محلاً منصوب نعت دوم برای (حوض)

پس بنا بر این ترجمه عبارت (والله اقرأ هذا الكتاب) (بخدا قسم این کتاب را نمی خوانم) خواهد بود.

عنه: جار و مجرور متعلق است به (یصدرون) ولا یعودون: «واو» حرف عطف «لا» نافییه است «یعودون» اعراب آن مانند اعراب (یصدرون) است و جمله (یعودون) محلاً منصوب معطوف بر جمله (یصدرون) است

الیه: جار و مجرور متعلق است به (یعودون) بعضی از نکات بلاغی